أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

امروز بحث جدیدی را شروع نمی کنم و آمدم از رفقا راجع به مطالبی كه گذشته نسبت به فرق بين واجب مطلق و واجب مشروط سؤال کنم، اگر كسي شبهه‌اي، سوالي، در ذهنش دارد مطرح كند، چون بالاخره اين يك مساله حياتي است و با تغيير مباني، خيلي از بناءها تغيير پيدا مي‌كند و مي‌خواهم مطلب كاملا روشن شده باشد و فرق بين واجب مشروط و واجب مطلق در كيفيت و فهم مساله و در اختلاف و مِيز از نقطه‌نظر ماهوي و حقيقت مساله، اين مطلب بدست بيايد اگر ما به اين مساله رسيديم در تمام مباني فقه، در تمام احكام فقه و در تمام روايات و اصول و اصل و اساس ديگر مي‌توانيم تشخيص بين اطلاق و بين اشتراك، به همين كيفيتي كه گفته شد و به همين نحو را ما بدست بياوريم، حالا البته اگر رفقا مطلبي دارند مساله را بيان كنند.

 ببينيد مطلب ما به اين جا رسيد كه از نقطه‌نظر امتياز بين واجب مطلق و بين واجب مشروط. در واجب مشروط همان طوري كه صحبت شد مولا، داعي انبعاث طلب را تحقق شرط مي‌داند لا غير، يعني به وجود شرط، داعي محقق مي‌شود و به انتفاء آن شرط داعي منتفي مي‌شود، داعي كه محقق شد، تازه حكم مترتب بر داعي مي‌شود، داعي كه منتفي شد، حكم منتفي خواهد بود، يعني ديگر طلب معنا ندارد تا اين كه طلب متعلق به يك هيئت باشد و به عبارت ديگر ماده‌اي وجود ندارد يعني طلب وقتي وجود نداشته باشد ديگر طبعاً ماده‌اي هم وجود نخواهد داشت.

 اما در واجب مطلق مساله اين طور نيست، در واجب مطلق مثالي كه ديروز خدمت رفقا زدم مساله را روشن كرد، مولا وقتي كه مي‌گويد اكرم زيداً بَعد ساعه، ديگر ذهن و عقل و هرچه معيار و ميزان براي سنجش بين موارد مختلف طلب هست نمي‌آيد اين را واجب مشروط بداند چون در اين جا موقت به وقت شده چون بعد ساعه هست پس بنابراين اين واجب مشروط است نه، مي‌گويد بعد ساعه يك ساعت ديگر اين بعد از يك ساعت فرق نمي‌كند بگويد اكرم زيدا الان تفاوتي از نقطه‌نظر مُتَفاهم عرفي، در تلقي طلب مولا، به نحو اطلاق يا بنحو اشتراط ندارد وقتي مي‌گويد بعد ساعه يعني از الان وجوب بر عهده تو آمد، فرض كنيد الان متابعت از امام حيّ علیه السلام، شرعاً واجب است دفاع از امام حي واجب است، حفظ جان امام حيّ عليه‌السلام يكي ازواجبات است، يعني اگر جان امام عليه‌السلام در معرض خطر باشد بر هر شخصي واجب است، ولو اين كه از بين برود و شهيد بشود، بايد امام عليه‌السلام را محافظت كند حالا امام زمان عليه السلام، الان در غيبت هستند، اين وجوب دفاع از نفس امام عليه السلام آيا الان نسبت به ما تعلق گرفته است يا نه؟ نه، الان به ما تعلق نگرفته چون امام عليه‌السلام كه حضور ندارد اين الان به عنوان حكم كلي است كه لو فُرض به عنوان يك قضيه مشروطه، اگر امام عليه‌السلام وجود داشته باشد وجود يعني وجود حضوري و وجود شهودي نه وجود به عنوانِ اصل الوجود ولو غائباً عنّا، نه آن وجودي كه داشته باشد به اين نحو الان كه حضرت وجود ندارد، وقتي وجود نداشت، الزامي متوجه ما نيست، حضور وغیاب حضرت هم كه دست ما نيست، دست خودش است، هر وقت حضرت حاضر شد، آن موقع اين حكم تكليفي به ما تعلق مي‌گيرد، يعني بر تك‌تك افراد مسلمين شرعا واجب است كه امام عليه‌السلام را در معركه از بليّات حفظ كنند بر هر فردي اين وجوب تعلق مي‌گيرد البته وجوب کفایی است، نه اين كه وجوب عیني است براي كسي كه بخواهد در آن معركه در آنجا حاضر بشود، اين تعلق وجوب نسبت به هر فرد، منوط به اراده خدا است در ظهور يا اراده حضرت در ظهور به هر حال دست ما نيست، علي كل حال يا اينكه فرض كنيد اقامه عدل و اقامه امر به معروف و نهي از منكر در زمان حضور اقامه عدل و امر در همه ايام بر حسب مراتب خودش نه بنحو اطلاق بنحو اطلاق نيست بر حسب مراتب آن ظرفِ پذيرش و تلقي امر به معروف و نهي از منكر در هر زماني واجب است چه بصورت شخصي چه بصورت كلي چه بنحو فردي و چه بنحو اجتماعي اين آن مساله است خب ولي اقامه عدل در زمان حضور، واجبٌ اين مي‌شود واجب به امر اطلاق چرا؟ چون مربوط به زمان حضور حضرت است آن امام معصوم است اين مي‌شود وجوبش اقامه بنحو اطلاق، اما خود اين اقامه عدل مربوط به خود ظهور حضرت است و ما در اين زمينه هيچ نقشي نمي‌توانيم داشته باشيم بله نقشي كه ما مي‌توانيم داشته باشيم، اين است كه منتظر باشيم خودمان را اصلاح كنيم خودمان را در جاهز براي زمان آن حضرت قرار بدهيم كه خب در اين زمينه مسائل زيادي هست.

 پس بنابراين در واجب مشروط اين امر از نقطه نظر شرط، ممكن از بعضي نقاط ديگر واجب مطلق باشد ولي نسبت به مشروط از نقطه نظر تعليق اين طلب بر شرط، داعي منوط به تحقق شرط است، نفيا و اثباتاً اگر آن شرط باشد داعي محقق مي‌شود نه اين كه داعي از الان هست امر از الان هست ولكن ظرف واجب آن ظرف تحقق شرط است نه هيچ ارتباطي به مكلف از اين نقطه‌نظر ندارد، به عبارت ديگر، وجود ملاك و داعيِ براي تحققِ ماده، هيچ الزامي را از هنگام ابراز و اظهار طلب بر عهده مكلف قرار نمي‌دهد هيچي، فقط مكلف اطلاع پيدا مي‌كند بر اين كه در عرض تحقق اين شرط اين امر هم متوجه او خواهد شد اما اين كه از الان چه باید بكند نه، بنشين سرجايت برو كيفت را بكن، هيچ كاري نداشته باش تحقق پيدا كرد.

 مثال هايی در اين زمينه زده اند مثل اين كه وجوب صلاه آيات بالنسبه به خود خسوف و كسوف و زلزال و صواعق مخیب ومهیب و امثال ذلك، اصلاً به من ارتباط ندارد، در فلان شهر زلزله مي‌آيد يا نمي‌آيد به من ارتباط ندارد كه خسوب وکسوف هست يا نيست هيچ اصلا در موقع خسوف شما بخوابيد، شارع كه نگفته در موقع خسوف حتما بايد بيدار باشي نگاه كني، نه كسي كه در موقع خسوف يا كسوف بخوابد و اطلاع از اين مساله نداشته باشد، شارع گفته اگر خسوف و كسوف تام بود يجب القضا اگر غيرتام بود در صورت جهل به خسوف هيچي، شما قبل از خسوف مي‌خوابيد يك قرص خواب ديازپام می خورید و قشنگ، تخت، مي‌افتيد و مي‌خوابيد، مي‌گويد: بنده، اصلاً نمي‌خواهم خسوف خورشيد را ببينم مگر خدا از ما طلب دارد همين چهار ركعت نمازي كه مي‌خوانيم برايش بس است ديگر براي چي بلند شويم نماز آيات بخوانيم ايراد ندارد كسي ايراد نمي‌گيرد اشكال ندارد ولكن يك ربع ده دقيقه قبل از زوال ديگر نمي‌تواني بخوابي، اين جا با آنجا فرق مي‌كند، چرا؟ چون شارع فرموده است لا يترك الصلاه بحال نماز ترك نمي‌شود الان كه امر به اكرام زيد است بعد ساعه چه فرقي مي‌كند بين اين اكرام و بين صلاه بعد ساعه، الان صلاه واجب است كه ساعت هشت و نيم است، صلاﺓ براي ظهر از الان آمده شارع مي‌گويد صل عندالزوال مي‌گويم سه ساعت و نيم تا زوال مانده ، می گوید: مانده باشد مگر وقتي كه من مي‌گويم اكرم زيداً بعد ساعه يك ساعت نمانده چه فرقي بين اين و آن است؟ صل عند الزوال، الان سه ساعت مانده مولا مي‌گويد، اكرم زيداً عند الظهر، اكرام زيد براي ظهر، آيا تعليق بر اين وقت و اشتراط اكرام بر اين وقت، وجوب اكرام را از اطلاق بيرون مي‌آورد؟ و او را واجب مشروط مي‌كند؟ يا همين طور به اطلاق خودش است منتهي مكلف از باب واجب معلق همانطور كه عرض كردم بنابر اصطلاح صاحب فصول اين واجب را ازحالت فعلي به حالت تعليقي درمي‌آورد، وجوب سرجايش است، واجب زمان ظهور و زمان تبرئه‌اش و زمان تحقق خارجيش واجب همان موقع زوال است.

 لذا اين مساله گرچه در تقريرات و در كُتُبِ اصولیه آمدند و فرمودند كه واجب بالنسبه به شرطِ غيرمقدور، مي‌شود واجب مشروط، از جمله شروط يا شرايط غيرمقدور را، زوال و فجر و غروب و اين ها قرار دادند مثل اين كه چطور زلزال غیرمقدور است برای مکلف زوال هم غيرمقدور است، مگر خورشيد دست من است كه حالا زودتر زوال پيدا بكند يا ديرتر، خورشيد بر اساس يك مداري مي‌گردد چه من بخواهم چه نخواهم زمین در اين وضعيت و تقارني كه با شمس قرار بگيرد اسمش را مي‌گذارند زوال، در اين وضع قرار بگيرد مي‌گويند وقت عصر در اين وقت قرار بگيرد مي‌گويند مغرب، اين را آمدند گفتند واجب مشروط در حالتي كه اين مساله او را واجب مشروط نمي‌كند چرا؟ چون لحاظ عرفي (دقت كنيد اين جايي است كه شما در تقريرات به اشكال برخورد خواهيد كرد نكته اين جا است) لحاظ عرفي و جَريِ طبعي قضايا و مسائل در ايجاد داعي در نفس مولا براي انبعاث طلب، نقش اساسي دارد جري عادي در قضاياي روزمره آيا زوال است يا نه؟ خب زوال است، هر روز داريد مي‌بينيد، بعد از سه ساعت ديگر زوال مي‌شود حالا شارع بيايد بگويد، اين زوال كه الان در اختيار تو نيست پس بنابراين وجوب صلاه هم واجب مشروط است از الان هيچي بر تو واجب نيست به شارع مي‌گويد خب بر من هيچي واجب نيست خب پس من بلند مي‌شوم مي‌روم دنبال كارم ديگر براي چي بايستم الان هيچ حكم تکلیفی بر من نيست.

 مثل زلزال، در زلزال آيا الان حكم تكليفي هست شارع مي‌گويد الان شما كه در قم نشستيد امروز ساعت چهار بعدازظهر در قم زلزله خواهد شد و همه خانه‌ها بر سر اهالي خراب خواهد شد و همه مردم راحت خواهند شد بطور كلي بروند خودشان ببينند چكار كنند راحت مي‌شوند مي‌گويم آقا اگر همه خونه‌ها خراب بشود خانه من نبايد خراب بشود اگر هم بخواهد خراب بشود من مي‌گذارم از قم مي‌روم بيرون چرا؟ چون تمام اسلام به وجود من بسته است و من بايد خارج بشوم تا اسلام از بين نرود! اگر من هم بميرم اسلام تمام شد حالا هيچ خبر ديگري نيست براي حفظ اسلام مي‌گذارم از قم مي‌روم بيرون و مي‌روم در مشهد ، شارع مي‌گويد مي‌تواني اين كار را بكني اشكال ندارد نگفتم به تو كه حتما در موقع زلزال خودت بايد باشي و سقف بيايد روي سرت، گفتم، مي‌تواني بروي بيرون .

 پس از الان تكليف متوجه نيست تكليفي كه متوجه هست، تكليف لولائيه است، تكليف مشروط است، تكليف تعليقيه است، لو فُرض كه زلزال باشد و تو هم در قم باشي آن موقع و زنده بماني باشرط زنده ماندن بايد نماز آيات بخواني والا مي‌تواني بروي بيرون مي‌تواني اين شرط را ازخودت منتفي كني در واجب مشروط اين شرط اگر از عهده مكلف بربيايد مي‌تواند از خودش منتفي كند اگر قدرت داشته باشد مثلا جلوي زلزله را بگيرد، اشكال ندارد بنا را بر فرض می گذاریم، شخصي قدرت دارد، رسول اللَه ای هست و همانطوري كه شق القمر مي‌كند جلوي خسوف را هم مي‌تواند بگيرد خب جلوي خسوف را بگيرد خسوف نشود تا خسوف نشود حكم صلاه آيات بر رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله واجب نيست همين كه رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله رفع اراده كرد يك دفعه ديدي خسوف شد الان آمد تا حالا نبود ببينيد خودش او مي‌تواند جلوي خسوف را بگيرد ما نمي‌توانيم آني كه جلوي خسوف و كسوف را مي‌گيرد، اميرالمومنين عليه السلام است، اين چيزها به ما نيامده و نخواهد آمد، آنها فقط مي‌توانند؛ حالا اميرالمؤمنين عليه السلام بلند مي‌شود، عجب نماز عصر نخوانده رسول اللَه صلي اللَه عليه وآله هم سرش را گذاشته و خوابيده در قضيه رد شمس كه الان در مدينه مسجد ردّ شمس را خراب كردند و مدتي هم آشغالي بود ولي الان ديگر با خاك يكسان كردند و ديگر هيچ اثري از آثار اميرالمومنين عليه السلام نباشد بسيار خب. اتفاقاً خيلي هم مسجد نوراني و عجيبي است، مرحوم والد رضوان اللَه عليه مي فرمودند حتما اين جا برويد و در مسجد رد شمس نماز بخوانيد ما هر وقت مشرف مي‌شديم روي همان خاك‌ها مي‌ايستاديم و دو ركعت نماز مي‌خوانديم حالا اميرالمؤمنين عليه‌السلام بلند مي‌شود مي‌بينيد نمازش ما باشيم می گوئیم خيلي خب وجوب صلاه اداءً ديگر از ما منتفي است، قضا برآن مترتب مي‌شود ولي خدا اين اختيار را به اميرالمؤمنين عليه السلام داده كه خورشيد را نگه دارد به ما نداده به او داده،‌حضرت خورشيد را نگه مي‌دارد مي‌شود چي؟ مي‌شود واجب مطلق در اختيارش هست كه اين كار را انجام بدهد لذا همين مساله براي ما ممكن است واجب مشروط باشد چون ما نمي‌توانيم، براي اميرالمومنين عليه السلام واجب مطلق است، وقتي مي‌تواني، چون وصيّ پيغمبر هستي چون نبايد نمازت قضا بشود.

و يا چون نبايد در اين زمين كه زمين بابل است و زمين ملعوني است، وصي يا پيغمبر نماز بخواند تو بايد از اين نهر عبور كني و بيايي در اين جا و خورشيد را نگه دارد تا اين كه صلاﺓ را اداءً بخواني نه قضاء، ببينيد دو تكليف است آن تكليف براي ما مي‌شود مشروط شمس در اختيار ما نيست آن تكليف براي البته نه بالنسبه به خصوص اين موضع براي او مي‌شود چي؟ مي‌شود واجب مطلق، درست شد .

تلميذ:برای حضرت واجب مشروط شد که توانستند جلوی خورشید را بگیرند.

استاد:نه،در واجب مشروط، انسان نمي‌تواند، من در اين جا آمدم، مثال زدم، يعني آمدم، گفتم كه در واجب مشروط، اگر شخصي بتواند كه جلوي وقوع آن شرط را بگيرد يا خلاف آن شرط را بگيرد، البته آن هم بستر تكليفش است انجام بدهد والا بنده خود ممكن است تكليف نداشته باشم اين كار را انجام بدهم اگر هم بتوانم، شايد تكليف نداشته باشم، حضرت علاوه بر اين كه قدرت داشتند، تكليف هم داشتند، كه اين كار را بكن، والاّ حضرت مي‌توانستند بگویند: من نمي‌توانم و نماز را قضا مي‌خوانم در مورد ما اگر ما با يك همچنين قضيه‌اي برخورد كرديم، ما كه علي بن ابيطالب عليه السلام نيستيم ما كه حضرت سليمان نيستيم، ما كه رسول خدا صلي اللَه عليه و آله نيستيم، اما فرض بكنيد كه قدرت اين كار را داريم نداريم؟ احتمال دارد داشته باشيم، آن اوليائي كه شيعيان خالص اميرالمومنين عليه السلام هستند آنها مي‌توانند انجام بدهند من آنجا که گفتم، بخاطر اين كه اصلش و برگشتش به اميرالمؤمنين عليه السلام است والاّ، خب سلمان نمي‌تواند جلوي خورشيد را بگيرد، سلمان كه هيچ، نوكر سلمان هم مي‌توانست جلوي خورشيد را بگيرد، چيزي براي اينها نيست، وقتي كه آصف برخیا وزير حضرت سليمان كه خدا اين اراده را به او داده مي‌گويد امام صادق عليه‌السلام چي فرمودند‌؟ فرمودند خدا يك آصف برخیا، كه آمد تخت بالقيس را برداشت از آنجا به يك طرفه‌العيني آورد و شمس را برگرداند، بخاطر تعلُّمِ يك حرف از حروف الهي بوده، كه حالا هركسي يك جور آن را معنا مي‌كند، يك حرف از حروف الهيه و اسماء عظمي و صفات عظمي الهي خداوند به او ياد داد، توانست خورشيد را نگه دارد و توانست تخت بالقيس را بياورد، ما هفتاد و دوتايش را داريم آن وقت سلمان نمي‌تواند؟ سلماني كه به مقام ده درجه از ايمان رسيده نمي‌تواند اين كار را انجام دهد؟ خورشيد كه سهل است، همه افلاك را مي‌تواند به هوا ببرد، حالا نشسته قشنگ سرجايش مؤدب، دوزانو كاري نمي‌كند گاهي اوقات هم اين ها يك چشمه‌هاي نشان مي‌دادند، حكومتي كه سلمان داشت، آدم در آن حكومت يك شَبِه به خدا مي‌رسيد اگر مي‌خواست دنبال اين ها باشد يك شبه به خدا مي‌رسيد.

حالا صحبت من اين است كه داعي براي انبعاث در نفس مولا مشروط به اين است يعني مولا توجه كنيد هيچ امر زائدي چون در روزهاي آينده راجع به اين قضيه مي‌خواهيم صحبت كنيم كه گاهي اوقات مولا امرش مركب مي‌شود از شرط و امر زائد، نه فعلا در اين جا هيچ امر زائدي بر خود شرط در تحقق داعي در نفس مولا دخيل نبوده، فقط خودش شرط است.

 نماز آيات فقط داعي زلزال است هيچي ديگر نيست، فرض كنيد، غسل يوم الجمعه، فقط يوم الجمعه است هيچ جهت ديگري ندارد، لذا اگر يوم الخميس باشد عين معاويه گفتم نماز جمعه را احمق مي‌گويد چهارشنبه بخوانيد فعلا سخن گفتنمان گل كرده اين جوري زیر زبانمان حرفها باد كرده است نمي‌توانيم تا جمعه صبر كنيم يك عده الاغ گير آورديم، زودتر بيائیم افاضاتمان را قبل از جمعه، براي اين الاغها بيان كنيم گفت برو به علي بگو كه با ملتي مي‌آيم سراغت كه بين شتر نر و ماده را فرق نمي‌گذارد، يعني حساب كار خودت را بدان، آمد اميرالمؤمنين عليه السلام را نصحيت كرد گفت بابا با كي طرفي؟ با من طرفي آدمهايی كه زير امر من هستند بين شتر نر و ماده را فرق نمي‌گذارد آن وقت مي‌خواهي اين ها بيايند زير مهمیز تو؟ اين ها من بدردشان مي‌خورم نه تو، راست مي‌گفت بيچاره از اين نظر حق با او بود مي‌گفت آخر تو براي كي مي‌خواهي امارت كني، براي اين ملت امارت كني كه بين شتر نر و ماده را فرق نمي‌گذارند، آخر تو برای خود سلمان، ابوذري، مقدادی، رشيدي، ميثمي و اين ها را پیدا کرده ای، برو آن ها رادرست كن، اين ها را بگذار به عهده من، يعني خيلي عجيب است واقعا امام حسن عليه السلام بدرد اين مردم مي‌خورد، جداً، واقعاً امام عليه السلام بدرد اين مردم مي‌خورد؟ جداً اگر الان امام زمان عليه‌السلام بيايد ما بدردش مي‌خوريم؟ مي‌تواند آن چه كه در دلش است به ما بگويد؟ مي‌تواند آني را كه خواسته‌اش است بواسطه ما به منصۀ ظهور ‌برساند يا نه؟ نه آقا هزار و يك ايراد به او مي‌گيريم، دلش را خون مي‌كنيم، پدرش را در مي‌آوريم، اين حرفها چيست؟

 برداشتند به امام حسن عليه السلام چاقو و خنجر زدند مگر آن هم امام نبود مگر با امام زمان عليه السلام فرق داشت امام حسن عليه السلام با امام زمان عليه السلام مگر فرق دارد؟ آمدند چاقو زدند؟ ترتيب ترورش را دادند همين جناب مختاربن عبيد سقفي كه خب حالا خدا خيرش بدهد و مورد دعاي ائمه عليهم السلام هم قرار گيرد بواسطه آن كارش ايشان در يك شب طرح ترور امام حسن عليه السلام را ريخت، كه بابا بزنيد راحت كنيد يا بگيريدش و دست بسته تحويل معاويه بدهيم و اين غائله را ختم كنيم، همين جناب مختار، عمويش كشيده زد توي گوشش و گفت خجالت نمي‌كشي؟! پسر پيغمبر آمده در اين جا و ما بگيريم تحويلش بدهيم؟

 آقا مردم اين هستند نگاه نكنيد به مردم، ما بالاتر از مختار نيستيم، ما و امثال ما، اگر پائين تر نباشيم بالاتر نيستيم، الان مساله نيست كه داريم مي‌گوييم و مي‌خنديم و حركت مي‌كنيم و وا اسلاما وا اسلاما مي‌كنيم طوري نشده والا يك مقدار قضيه بالا و پايين برود ما همان هستيم، امام عليه السلام را تسليم معاويه مي‌كنيم .

پيغمبر صلي اللَه عليه وآله آمد و بيست و سه سال براي اين مردم زحمت كشيد، وقتي سرش را گذاشت زمين هنوز دفنش نكرده اند، عين يابو رفتند دنبال آن...، همه عين بز، رديف، رديف، سقيفه چه خبر است؟ دارند خليفه تعيين مي‌كند خب احمق، ديروز پيغمبر صلي اللَه عليه وآله نيامد توي مسجد فضل بن عباس و علي پشتش را گرفتند همين ديروز توي مرضً، پانزده ساعت نگذشته بود از اين قضيه، نيامد نگفت كه اني تارك فيكم الثقلين، كجا مي‌روي توی سقیفه؟ خب بلكه آنجا بخواهند سنگ توي سرت بزنند بايد بروي؟ راه افتادند رفتند، رفتند و خليفه هم انتخاب كردند و آمدند دختر پيغمبر صلي اللَه عليه وآله را هم تكه تكه كردند و آتش را آوردند و آتش هم زدند و همه کارها را کردند، علماي ما هم كه همه را تبرئه كردند! الحمدلله! كِي عمر يك چنين كارهایی را می کند! نگفت؟ همین آقای شیخی که این جا بود نود ساله؟ نگفت؟ حديث قلم و قرطاس را انكار نكرد؟ كتابش را كه همه دارند، بعد هم ایشان آن چیزی که نوشت (و يك كاغذ هم براي من فرستادند)گفته بود ما ديديم اين مطلب دشمن شاد مي‌كند! اِ اِ اِ ! آن موقع هم تازه اعتراف نكرد ،دشمن شاد مي‌كند! عجب، پس حَرفَت درست است، ولي نبايد بگوييم، حالا برو آنجا حساب و كتاب پس بده حاج‌آقا، برو، روايات امام صادق عليه السلام را خواندي سهم امام زمان عليه السلام را خوردي و توي شكمت كردي، حالا برو آنجا حساب پس بده، عُمَر را مي‌آيي تقديس و تنزيه مي‌كني؟ حضرت عمر را ؟‌حديث قلم و قرطاس را انكار مي‌كني؟ كه سني‌ها بگويند بعد از هزار و چهارصدسال شيعه تازه فهميد كه دارد به ما چه تهمت هائي مي‌زند! دست شما درد نكند، حوزه اين طوري است؟ اين درس خواندن است؟

 اين ها به خاطر چيست؟ به خاطر اين است كه اين ها آمدند با عرفان مخالفت كردند، اين نتيجه‌اش است همان هايي كه گفتند ما احتیاج به معنويات نداريم ما احتیاج به تربیت نداریم، ما احتياج به مرحوم قاضي در حوزه نداريم ما احتياج به علامه طباطبايي در حوزه نداريم،سر از کجا در آوردند؟ خیلی ها مثل همان هستند منتهی صدایشان درنمی آید او ساده بود بقیه نه همه مثل هم هستند.

 حالا اين حكمي كه شارع مي‌كند حكمي كه مولا مي‌كند يجب عليك الاكرام عندالزوال با حكمي كه شارع مي‌كند صلّ عندالزوال اين چه فرقي مي‌كند؟ آن حكم وجوب اکرام مي‌شود وجوب اطلاقي، آن هم مي‌شود وجوب اطلاقي منتهي واجب ظرفش چيست؟ ظرفش عندالزوال است.

تلميذ:خسوف وکسوف هم مثل ظهر قطعی هستند خسوف و کسوف را هم می توانیم تعین کنیم !

استاد: ببيند خسوف و كسوف دقیق است عین زوال است درآن حرفی نيست،ولي اين اختيار را شارع به مكلف داده، آيا خسوف و كسوف که قطعي است مقارنه مكلف با خسوف و كسوف هم به امر شارع است يا نه؟ اين صحبت بنده است، خسوف قطعي است مثل زوال است يك ثانيه هم اين طرف و آن طرف نمي‌رود، ولي آيا شارع به ما گفته كه باید در وقت كسوف و خسوف حضور داشته باشي و خسوف را ببيني و بعد نماز آيات بخواني؟ يا نه می توان از آنجا بروی، اگر در زمان خسوف بودي و خسوف هم اتفاق افتاد آن موقع واجب است، ولي در موقع زوال چي؟ شارع چه مي‌گويد؟ مي‌تواند شارع بگويد در وقت زوال بلند شو برو يك جاي ديگر؟ مثلا فرض كنيد الان در وقت زوال در ظهر مي‌شود ساعت دوازده ،‌زمين هم كه دارد مي‌چرخد، بسيار خب ما براي اين كه زوال را درك نكنيم سوار يك وسيله مي‌شويم آن وسيله با هزار و هشتصد كيلومتر در ساعت هميشه نيم ساعت قبل از زوال خودمان را نگه مي‌داريم، پس صلاه واجب نيست پس الصلوه لا یترک بحالٍ چه مي‌شود؟ در اين جا مولا گفته كه اكرم زيدا عندالزوال مي‌گوييم خيلي خب نيم ساعت قبل از زوال ما سوار طياره مي‌شويم مي‌رويم هوا مولا كه نگفته سوار طياره نشو گفته عندالزوال يجب عليك الاكرام قبل از الزوال لا يجب پس اصلا اين امر مولا در خارج محقق نمي‌شود اين درست است؟ نه، عرف مذمت مي‌كند، عقلا مذمت مي‌كنند، مي‌گويند داري بر خلاف متفاهم عرفي حركت مي‌كني اين متفاهم عرفي تعيين کنندۀ وجوب اطلاق و اشتراط است در اين جا مولا وقتي كه مي‌گويد يجب الاكرام عندالزوال ديگر نمي‌تواني از قم پايت را بيرون بگذاري اين را كي گفته خودش گفته؟ نگفته، عقل می گوید چون در اين جا وجوب را از الان متوجه من كرد، پس اولاً تهيه مقدمات اكرام، ثانياً رفع موانع، هردوي اين ها بر عهده من خواهد بود.

 این قضیه درست مثل صلوه عند الزوال است، شما فرض كنيد يقين داريد كه اگر بخواهيد اين مسافرت را بكنيد، نمازتان قضا خواهد شد اين مسافرت مي‌شود حرام، سفر مي‌شود حرام، گرچه مي‌دانيد اين مساله در روز دوشنبه آينده اتفاق مي‌افتد ولي از الان تكليف براي وجوب صلاه بالنسبه به صلاه ظهر دوشنبه الان متوجه شما است از الان متوجه من است منتهي شما مي‌گويد موت وحیات كه دست ما نيست از كجا بفهميم، تا وقتي كه زنده هستيد من الان نمي‌دانم تا فردا زنده هستم بسیار خب، پس از الان تا فردا تمام نمازها واجب است مولا الان در اين جا مي‌گويد يجب عليك الاكرام عند الزوال يك، دوم يجب عليك اكرام عمروٍ عندالمغرب، سه يجب عليك اكرام خالد عند الصبح چه فرقي بين اين سه تا هست؟ همه اين سه تا به يك نحو، يك حكم تكليفي متوجه من مي‌كند و خب اكرام فرق مي‌كند اين مي‌شود اكرام زيد عند الزوال يك اكرام است، اكرام امر عند المغرب، اكرام خالد عند الفتوح، هركدام از اين ها وقت خاص خودش را دارد ولی حكمي كه متوجه من است يكي است، من از الان با اين كه هنوز صبح نيامده من مي‌توانم بگوييم شايد تا فردا بميرم تو از كجا مي‌گويي فرض كنيد می گوید تو بميري يك حرف ديگر است ما بحث را در نمردن تو مي‌گذاریم متفاهم عرفي ما در زنده بودن است نه در مردن، اگر تا فردا مردي عصيان نكردي، ولي اگر تا فردا زنده بودي چون فرض بر وجود تو است و فرض وجود در اين جا هست از الان بايد در پي تدارك يك، مقدمات، دو رفع موانع تا فردا صبح بروي، يعني نه تنها ظهر و شب و صبح پشت سر هم را از الان بايد بروي براي فردا صبح چون دكان ها بسته هستند كره و پنير را بايد فردا صبح بگيري نگويي هنوز صبح نيامده غیر از این است، شما اين را نمي‌فهميد در متفاهم عرفی، اين را ما نمي‌فهميم خب مي‌فهميم ديگر اگر ما بدانيم يك ساعت ديگر دكان‌ها مي‌بندند مولا هم امر كرده براي وجوب اكرام در صبح از الان نبايد كره و پنير بگيريم ‌الان چه ربطي به فردا صبح دارد، فوقش حالا بخواهيم شب ساعت ده مي‌رويم بعد از اينكه اكرام ظهر را كرديم اكرام مغرب هم كرديم تازه اكرام وجوب آن موقع تعلق پيدا مي‌كند، مي‌گويد نه الان بايد بروي براي فردا صبح پنير را بگيري يا اينكه كله‌پاچه انشاءلله اگر ما را دعوت كرديد، از الان بايد برويد دنبالش نه آن موقع ساعت ده، چون اكرام، اكرامِ اطلاقي است صحبت ما اين است خیال می کنم این مسأله برای رفقا روشن شد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد